

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث امروز ما در تبیین نظریه مرحوم آیت الله العظمی سید الاستاذ خوئی رضوان الله تعالی علیه است که بیست و هفتمین از فقهایی است که به نظر آنها در طول این مباحث پرداخته شده است. مرحوم آیت الله خوئی قدس سره در استدلال به ادله اجتهادی - به تعبیر خودشان - برای اثبات ولایت فقیه می فرمایند این ادله اجتهادی از روایات و آیات برای اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت کافی نیست. لکن در عین حال ایشان در سه نوع بیانی که دارند به سه شکل اختیارات حکومتی را برای فقیه در عصر غیبت قائل می شوند. مثلاً در تقریرات مکاسب المحرمه و در تقریرات الاجتهاد و التقليد به یک نوع و در کتاب الحدود هم که آخرین نوشتاری از خود ایشان است به یک شکل دیگر استدلال می کنند.

بیان اول از مرحوم آقای خوئی که بر مبنای این بیان اختیارات حکومتی برای فقیه در عصر غیبت ثابت می شود از باب امور حسبيه است؛ ایشان می فرماید: هر چند ما دلیل اجتهادی برای اثبات ولایت برای فقیه و آن ارض عریض ولایتی نداریم لکن از باب امور حسبيه [باید آن را بپذیریم]. یعنی به هر حال در جامعه یک امور ضروری وجود دارد که بدون این امور ضروری جامعه سامان نمی گیرد. جامعه باید اداره شود و باید کسی باشد که در اموال عمومی تصرف کند و آنها را در موارد خود صرف کند، حال چه خمس باشد و یا مانند انفال و امثال آنها باشد. به دلیل اینکه برای شخص دیگری از سوی شارع دلیلی بر جواز تصرف در این امور نداریم، در اموری که ما از آنها به اختیارات حکومتی تعبیر می کنیم [لذا فقیه باید به این گونه امور بپردازد]. به دلیل اینکه دلیلی بر این نداریم که شخص معینی موظف به این کار باشد، پس امر دایر می شود بین فقیه و غیر فقیه جامع الشرایط که قطعاً دلیلی بر تصرف غیر فقیه جامع الشرایط نیست. لذا قدر متیقن از اجازه تصرف بعد از اینکه برای ما ثابت می شود که به هر حال کسی باید این کارها را انجام دهد و کسی باشد که این امور را حکومت را بر عهده بگیرد - البته این تعبیر بنده است؛ بالاخره یک نفر باید اختیارات حکومتی را به عهده بگیرد و جامعه را اداره کند - قدر متیقن از من یجوز له التصرف فقیه عادل جامع الشرایط است. برای این شخص جواز

تصرف متیقن است و برای غیر فقیه جواز تصرفش منتفی است. این بیان اول مرحوم آقای خوئی است.

ایشان را در کتاب بیع تنقیح بعد از اینکه در دلالت ادله اجتهاد بر ولایت فقیه مناقشه می‌کنند و به مقتضای اصل عملی می‌پردازند، چهار احتمال را بیان می‌فرمایند و در احتمال چهارم می‌فرماید: «ورابعه: نعلم أصل مشروعیه العمل و لا نحتمل الوجوب فی شيء ولكن نعلم بمشروعیه عند إجازة الفقیه و نشک فی جوازه بدونها» چیزهایی که ما اصل مشروعیت آنها را قبول داشته و می‌دانیم که با اجازه و تصرف فقیه قطعاً مجاز است اما بدون اجازه فقیه شک در جواز آنها را داریم.

پس یک نفر باید این کارها را انجام دهد اما امر دایر بین فقیه جامع‌الشرایط و غیر آن است، پس قطعاً برای فقیه جواز است. بنده گاهی این عبارت را بیان کرده‌ام که بین فقهای شیعه در ولایت فقیه عادل یا در اختیارات حکومتی فقیه عادل شک و اختلافی نیست؛ اگر اختلافی هم است در این موضوع است که آیا این اختلافات برای غیر فقیه عادل هم ثابت است یا خیر، در این موضوع اختلاف است و الا در اصل فقیه عادل اختلافی نیست؛ لذا قدر متیقن است که فقیه عادل این اختیارات را دارد.

ایشان ادامه می‌دهد: «و هذا كما فیالتصرف فی بعض الأوقاف العاقه أو الأخماس و سهم الإمام فإن التصرف فیها بإذن الفقیه مقطوع الجوز لعدم جواز التصرف فی ملک الغير و هو الإمام، وبما أنه غیر متمکن الوصول إلیه و قلنا بعدم جواز دفنه أو الایصاء به أو إلقائه فی البحر بل لابد من صرفه، و لانتعمل اشتراط إجازة غیر الفقیه قطعاً، فنعلم أنه عند إجازة الفقیه جائز قطعی ونشک فی صورته عدم الاجازة و نفس الشک کاف فی عدم جواز العمل» اگر فقیه اجازه ندهد شک در جواز داریم و همین شک در عدم جواز عمل کافی است. این بنا بر اصل اصول عملیه است.

در کتاب الاجتهاد و التقليد هم تقریباً همین مطلب را می‌فرمایند؛ در این تقریرات آمده است: «أن الولاية لم تثبت للفقیه فی عصر الغیبة بدلیل و إنما هی مختصة بالنبی والأئمة(علیهم السلام)، بل الثابت حسبما تستفاد من الروایات أمران: نفوذ قضائه و

حجیه فتواه، و ليس له التصرف في مال القصر أو غيره مما هو من شؤون الولاية
إلّا في الأمر الحسبي فإن الفقيه له الولاية في ذلك لا بالمعنى المدعى، بل بمعنى نفوذ
تصرفاته بنفسه أو بوكيله و انزال و كيله بموته، و ذلك من باب الأخذ بالقدر المتيقن
لعدم جواز التصرف في مال أحد إلّا بإذنه، كما أن الأصل عدم نفوذ بيعه لمال القصر أو
الغيب أو تزويجه في حق الصغير أو الصغيرة، إلّا أنه لما كان من الأمور الحسبية و لم
يكن بدّ من وقوعها في الخارج كشف ذلك كشفاً قطعياً عن رضى المالك الحقيقي وهو
الله (جلّت عظمتة) و أنه جعل ذلك التصرف نافذاً حقيقة، و القدر المتيقن ممن رضى
بتصرفاته المالك الحقيقي، هو الفقيه الجامع للشرائط فالثابت للفقيه جواز التصرف دون
الولاية.» این خلاصه فرمایش ایشان در بیان اول است. این مطلب در کتاب الاجتهاد
و التقليد جلد یک از موسسه الامام خوئی صفحه ۳۶۰. مطلب قبل از همان مؤسسه
جلد ۳۷ صفحه ۱۷۵ از تقریرات کتاب البیع ایشان است.

این مطلب را در گذشته بیان کرده ایم که منظور ما از اختیارات حکومتی بیش از این
نیست؛ یعنی هر چیزی که نیاز به اختیارات حکومتی داشته باشد از امور حسبیه حساب
می شود. البته یک تفاوت بسیار جزئی بین قول به ولایت و قول به اختیارات حکومتی بر
مبنای حسبه وجود دارد.

این بیان اول ایشان است که بنا بر آن نفوذ تصرف فقیه در همه اختیارات حکومتی را
شامل می شود. وقتی می گوئیم اختیارات حکومتی یعنی جاهایی که "لابد من الحاكم أن
يحكم فيه" است، یعنی باید در آنها حاکمی باشد تا بتوان کاری کرد. این کار حاکم است
و بدون حاکم عملی صورت نمی گیرد؛ مانند تصرف در اموال عمومی، آماده کردن
جیوش، آماده کردن عساکر، آنجایی که باید دفاعی صورت بگیرد، آنجایی که باید مرزها
حفظ شود، تقنین قوانینی که برای سامان دهی به داخل کشور ضرورت دارد و همه
این موارد از امور حسبیه می شود. لذا عملاً فرقی بین قول به ولایت برای فقیه و قول به
نفوذ به تصرف فقیه بر مبنای امور حسبیه باقی نمی ماند، مگر در چند جاهایی که
محسوس است که ما یک مثال آن را می زنیم تا روشن شود که چه تفاوتی بین قول به
ثبوت ولایت برای فقیه است و قولی که ثبوت اختیارات حکومتی برای فقیه بدون ثبوت

ولایت باشد یعنی از باب امور حسبیه است. مثال روشن برای امور حسبیه ثبوت هلال است؛ در هلال اگر ما قائل به ولایت برای فقیه شدیم، اگر فقیه به ثبوت هلال حکم کرد و گفت که فردا عید است اما شما دانستید که عید نیست ولو قطع هم پیدا کرده باشید اینجا بر مبنای ولایت باید افطار کنید ولو شما علم به این دارید که فردا هم جزء رمضان است. اگر ما قائل به ولایت برای فقیه شدیم، اگر فقیه حکم کرد، حکم فقیه براساس ولایت بر وجوب اطاعت موضوع است؛ قرین به حکم خدا نیست بلکه خود آن موضوعیت برای اطاعت دارد. فرق حکم با فتوا همین است؛ فتوا طریقت به واقع دارد اگر مجتهدی که از او تقلید می‌کنید حکمی داد اما برای شما به دلیلی از ادله ثابت شد که فقیه در اینجا اشتباه می‌کند، حق تقلید از او ندارید. اما اگر فقیه حکم به چیزی کرد و شما قائل به ولایت برای او شدید حتی اگر علم به خطای او دارید؛ مثلاً حکم کرد که فردا عید است اما شما می‌دانید که فردا عید نیست، در اینجا عمل به حکم او واجب است.

لذا آن چیزی که در آن جای تشکیک نیست، ثبوت اختیارات حکومتی برای فقیه است؛ به دلیل اینکه اگر شما اختیارات حکومتی را برای فقیه قائل نشوید، ناچار هستید که برای دیگری قائل باشید، اختیارات حکومتی چیزی نیست که مثلاً بیان شود که اصلاً این اختیارات لازم نیست، بلکه یک کسی باید باشد که این اختیارات حکومتی را داشته باشد، اما امر دایر است که فقیه باشد یا غیر آن که در اینجا مسلم است که برای فقیه قدر متیقن است. این برای هر نوع اختیارات حکومتی لازم است؛ اختیاراتی که در همه حکومت‌ها یکی است، یعنی اختیاراتی نیست که بگویید در این حکومت این اختیارات وجود دارد اما در آن حکومت اختیارات دیگری لازم است. اختیارات حاکمیتی در همه جا به یک شکل است؛ چه در حکومت‌های شرعی و چه در حکومت‌های غیر شرعی. مثلاً اختیارات مالکیتی در همه حکومت‌ها یک نوع است و نمی‌توان گفت که اختیارات مالکیتی در شرع ما به این شکل است اما در شرع دیگر به شکل دیگری است، مگر یک فرق‌های جزئی داشته باشند. این خلاصه تعریف اختیارات حکومتی است؛ کارهایی که باید در جامعه صورت بگیرد اما افراد نباید آنها را انجام دهند به دلیل اینکه اگر افراد آنها را انجام دهند در جامعه هرچو مرج صورت می‌گیرد. این اختیارات حاکمیتی در همه جوامع یکی

است و باید یک نفری آن را انجام دهد و اگر شما قائل شدید که فقیه نباید این کار را انجام دهد پس حتماً باید غیر فقیه این کارها را انجام دهد که نمی‌توان این را بیان کرد.

وصلی الله علی محمد و آله محمد